

## روایت جعلی شرق از "انقلاب فرهنگی" سال 59

### گزارش ف. تابان عضو مرکزیت وقت دانشجویان پیشگام



صحنه ای از تهاجم حزب الله به دانشجویان دانشگاه تهران

علی مختاری - ۳۹ سال از بورش سازمان یافته حکومت به دانشگاه های ایران، سرکوب خشن و قتل ده ها دانشجو، اخراج ده ها هزار دانشجو و هزاران تن از استادان و کارکنان علمی و تعطیلی دانشگاه ها سپری شده است. امروز در سالگرد شروع این فاجعه، روزنامه ی شرق با انتشار مقاله ای بر این زخم چرکینی که جمهوری اسلامی در همان آغاز انقلاب بر پیکر دانشگاه و جامعه ی دانشگاهی ایران نشانده، نیشتر زده است. شرق در برابر دیدگان شاهدان عینی و زنده ی جنایت فرهنگی حکومت با انتشار گزارشی زیر عنوان "از انقلاب تا تعطیلی دانشگاه" و نقل روایت یکجانبه ی عناصر حکومتی، تبرئه ی رفسنجانی و ... تاریخ و نقش بازیگران در این رویداد را چنان دستکاری کرده تا نسل امروز نتواند به حقیقت ماجرا پی ببرد. شرق مثل همه ی حکومتی ها انگشت اتهام را به سوی چپ و دانشجویان پیشگام نشانه گرفته است. اما ف. تابان یکی از شاهدان عینی و سازمان دهندگان مقاومت دانشجویان در برابر تهاجم حکومت سخنان دیگری در باره ی رویدادهای سال 59 در دانشگاه ها دارد. تابان سر دبیر اخبار روز، در آن زمان عضو مرکزیت دانشجویان چپ معروف به "پیشگام" بود. اینجا روایت روزنامه شرق و گفتگو با ف. تابان را می خوانید. این گفتگو یک دهه پیش به مناسبت ۲۹ مین سال انقلاب فرهنگی انجام گرفته است. گزارش شرق تازه اما اتهام آن علیه چپ کهنه است.

### از انقلاب تا تعطیلی دانشگاه

شرق: آخرین روزهای فروردین و اردیبهشت 59، انقلاب در حال اثرگذاری بر دانشگاهها بود؛ وقایعی که از فروردین سال ۵۹ آغاز شده بود و بعد از آن با سخنرانی امام خمینی و تأکید بر اسلامی شدن علوم در دانشگاهها شتاب گرفت.

در بسیاری از دانشگاههای کشور، مقاومت گروههای دانشجویی که سمپات جریانهای سیاسی روز مانند مجاهدین خلق، گروههای چپ از جمله پیکار و چریکهای فدایی بودند، در برابر گروههای دانشجویی مسلمان از جمله انجمنهای اسلامی و وابستگان به دانشجویان پیرو خط امام، فضای دانشگاهها را به تشنج کشاند. در ماجرای

معروف به انقلاب فرهنگی، دانشگاه‌ها برای پاکسازی برخی استادان و دانشجویان و تألیف کتب دانشگاهی با رویکرد جدید تعطیل شدند.

### سخنرانی امام خمینی

امام خمینی در سخنرانی اول اردیبهشت سال ۵۹ در جمع انجمن‌های اسلامی و سازمان‌های دانشجویی مسلمان، بر موارد متعددی تأکید کرده بود که از مهم‌ترین فزازه‌های آن می‌توان به این عبارات توجه کرد: «... هر علمی دو قسم است؛ علم هندسه یکی اسلامی است، یکی غیراسلامی. علم فیزیک یکی اسلامی است، یکی غیراسلامی. از این جهت اعتراض کردند به اینکه علم، اسلامی و غیراسلامی ندارد... آنچه که ما می‌خواهیم بگوییم این است که دانشگاه‌های ما، دانشگاه‌های وابسته است. دانشگاه‌های ما دانشگاه‌های استعماری است. دانشگاه‌های ما اشخاصی را که تربیت می‌کنند، تعلیم می‌کنند، اشخاصی هستند که غرب‌زده هستند. معلمین بسیاری‌شان غرب‌زده هستند و جوان‌های ما را غرب‌زده بار می‌آورند. ما می‌گوییم که دانشگاه‌های ما یک دانشگاه‌هایی که برای ملت ما مفید باشد، نیست... ما می‌گوییم که دانشگاه ما مبدل شده است به یک میدان جنگ تبلیغاتی. ما می‌گوییم که جوان‌های ما اگر علم هم پیدا کردند، تربیت ندارند... دانشگاه‌ها باید تغییر بنیانی کند و باید از نو ساخته بشود که جوانان ما را تربیت کنند به تربیت‌های اسلامی. اگر تحصیل علم می‌کنند، در کنار آن تربیت اسلامی باشد، نه آنکه اینها را تربیت کنند به تربیت‌های غربی. نه آنکه یک دسته به طرف غرب بکشانند جوان‌های ما را و یک دسته به طرف شرق و یک دسته با اشخاصی که با ما جنگ دارند... معنی اسلامی‌شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند و خودش را از غرب جدا کند و خودش را از وابستگی به شرق جدا کند و یک مملکت مستقل، یک دانشگاه مستقل، یک فرهنگ مستقل داشته باشیم...».

### بیانیه شورای انقلاب

شورای انقلاب نیز پس از ملاقاتی که با امام خمینی داشت، در بیانیه‌ای در بیست‌ونهم فروردین همان سال اعلام کرد دانشگاه‌ها نباید ستاد عملیاتی گروه‌های مختلف باشند. به گزارش تاریخ ایرانی، در این بیانیه سه روز مهلت برای برچیده‌شدن دفاتر و تشکیلات گروه‌ها در دانشگاه‌ها تعیین و افزوده شده بود که امتحانات دانشگاهی باید تا ۱۴ خرداد پایان یابند و از ۱۵ خرداد دانشگاه‌ها تعطیل و هرگونه اقدام استعدادی و مانند آن در دانشگاه متوقف شده و نظام آموزشی کشور بر اساس موازین انقلابی و اسلامی طرح‌ریزی شود. پس از تعطیل رسمی دانشگاه‌ها، امام خمینی در بیست‌وسوم خرداد سال 59 فرمانی مبنی بر تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی صادر کردند.

### فرمان امام خمینی

بر اساس فرمان امام خمینی، به «محمدجواد باهنر، مهدی ربانی‌املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل‌احمد، جلال‌الدین فارسی و علی شریعتمداری مسئولیت داده می‌شود تا ستادی تشکیل دهند و از افراد صاحب‌نظر، متعهد، از بین اساتید مسلمان و کارکنان متعهد باایمان و دیگر قشرهای تحصیل‌کرده، متعهد و مومن به جمهوری اسلامی دعوت نمایند تا شورایی تشکیل دهند و برای برنامه‌ریزی رشته‌های مختلف و خط‌مشی فرهنگی آینده دانشگاه‌ها، بر اساس فرهنگ اسلامی و انتخاب و آماده‌سازی اساتید شایسته، متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلامی اقدام نمایند».

### روایت شمس آل‌احمد

شمس آل‌احمد، برادر جلال آل‌احمد، درباره اطلاعش از این حکم گفته است: «من در روزنامه دیده بودم امام فرمانی داده‌اند که این هفت نفر آقایان عضو شورای انقلاب فرهنگی هستند. مرحوم باهنر زنگ زد و گفت: فلانی دیدی؟ گفتیم: بله. گفت: چه روزی؟ چه ساعتی؟ گفتیم: من که کاری ندارم. من مریض‌احوالم، در خانه هستم و علاف، هر ساعت و هر کجا خواستید. اولین جلسه... تلقی من این بود که آقای خمینی حکم داده‌اند که شورای انقلاب فرهنگی هفت نفر از هفت قماش باشند، من و آقای جلال‌الدین فارسی یا من و آقای حسن حبیبی یا من و دکتر شریعتمداری یا

هر کدام از آقایان، اصلا ما داخل یک جوال نیستیم...».

شمس در این گفت‌وگو که با پایگاه جماران انجام شده است، درباره ماهیت جلسات شورای انقلاب فرهنگی گفته: «در جلساتی که داشتیم، مباحثی بود که مثلا آیا علم با دین تعارض دارد؟ حالا که دین آمد، علم باید زیر پا گذاشته شود؟! آیا وقتی دین و حکومت دینی حاکم شد، فاتحه هنر خوانده است؟ و از این سوال‌ها... البته تز مرحوم املشی و آقای فارسی این بود که این حرف‌ها چیست؟ الان دوران انقلاب است، آن قدر مسائل بزرگ و عظیم هست که شتابان باید رسیدگی شود...».

## اختلاف در شورا

شمس درباره اختلافات شورا نیز به دیداری که اعضای این شورا با امام داشته اشاره کرده و گفته است: «در شورا اختلافاتی هم داشتیم، مرحوم باهنر همیشه از من حمایت می‌کرد. کار اختلافات به جایی رسید که آقای باهنر که مدیر جلسه بود، احساس کرد کار به جای پیچیده‌ای رسیده است. خدمت امام رفتیم. قبل از صحبت آقای باهنر، آقای املشی صحبت را شروع کردند، حالت عصبانی هم داشتند. بنده خدا می‌گفت: آقا این چه وضعی است؟ ما را از قم می‌کشند می‌آورند اینجا و از درس و مشق می‌اندازند.

بعد این آقایان، (در اینجا با دست به سمت من اشاره کرده) می‌گویند: غلط کردید که دانشگاه را بستید. من اشاره کرده بودم که چرا الان دانشگاه را بسته‌اند. حالا ماه خرداد است. این کار اشتباه شده، اگر یک هفته صبر می‌کردید تعطیلات تابستانی شروع می‌شد اما بهانه چه بود؟ بهانه این بود که بسیاری از ساختمان‌های دانشگاه‌ها را گروهک‌ها گرفته‌اند. برای اینکه گروهک‌ها را بیرون بریزند، مصلحت این دیده بودند که اعلام بکنند که دانشگاه تعطیل است. آقای بنی‌صدر به همراه هیئتی و با قشون و حشم بلند شد به آنجا رفت. خوشبختانه درگیری (مهمی هم) نشد؛ اما تبلیغات خیلی کردند. تعبیر من این بود که اگر کمی خویشتن‌داری می‌کردیم، یک هفته یا ده روز دیگر دانشگاه تعطیل می‌شد و در زمان تعطیلات تابستانی بی‌سروصدا دفاتر گروهک‌ها را جمع می‌کردند.».

## دلایل انقلاب فرهنگی

عباس عیدی، عبدالمجید معادیخواه و عباس سلیمی‌نمین در جریان یک میزگرد به تحلیل واقعه انقلاب فرهنگی پرداخته بودند و تقریبا هر سه نفر که متعلق به پایگاه‌های فکری متفاوتی هستند، پایگاه سیاسی برخی گروه‌ها به ویژه گروه‌های چپ در دانشگاه‌ها و تحرکات آنها را عاملی برای ضرورت تعطیلی دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی دانسته‌اند. عباس عیدی در این میزگرد ضمن روایتی از وضعیت دانشگاه‌ها پیش از انقلاب فرهنگی درباره ارتباط واقعه اشغال سفارت آمریکا و انقلاب فرهنگی گفته است: «پیش از انقلاب فرهنگی چیزی به نام دانشگاه داشتیم و دانشگاه‌ها ستادهای سیاسی بودند. دانشگاه‌ها پر از اعلامیه بود، نه اعلامیه‌هایی مشابه اعلامیه‌های امروزی بلکه اعلامیه‌های بسیار تند و رادیکال، مثلا یک بار یکی از گروه‌های افراطی مارکسیست اعلامیه زده بود که چند نفر از نیروهای رژیم را در کردستان کشته است... البته لازم به ذکر است که دانشجویانی که در سفارت آمریکا بودند و تا آنجا که می‌دانم امام با بسته‌شدن دانشگاه مخالف بودند، مثلا آقای میردامادی از امام نقل‌قول می‌کرد که امام البته به دلایل دیگری با بسته شدن دانشگاه‌ها مخالف بودند، اما واقعیت این است که این فرایند رخ داد...».

## روایت شهید باهنر

پایگاه پیشینه (عبرت پژوهی تاریخی) گفت‌وگویی از محمدرضا باهنر درباره انقلاب فرهنگی را منتشر کرده که تا قبل از آن منتشر نشده بوده است.

در این گفت‌وگو که به تاریخ سال 60 انجام شده، درباره تعطیلی دانشگاه‌ها آمده است: «تعطیلی دانشگاه‌ها دلایل مختلفی دارد... به طور خلاصه می‌توان گفت که نظام آموزشی رایج ما را وابسته می‌خواست، از همین رو می‌بینیم که تعداد زیادی از پزشکان و مهندسان ما در بیمارستان‌های بزرگ و کارخانه‌های عظیم آمریکا و کشورهای اروپایی کار می‌کنند، و در واقع در خدمت طبقات محروم مردم خودشان نیستند. از سوی دیگر... بر اثر مسائل سیاسی و اجتماعی بعد از انقلاب... وقتی این گروه‌ها دیدند که از سوی جامعه طرد شده‌اند، به این فکر افتادند تا محیط دانشگاه را به پایگاهی برای خود تبدیل کنند، و از همین رو در دانشگاه‌ها مراکزی برای جاسوسی و توطئه و

شایع‌پراکنی و فعالیت‌های ضد انقلابی ایجاد کرده بودند... به این دلایل و دلایل دیگری از این دست دانشگاه‌ها به طور موقت تعطیل شدند تا نظام آموزشی جدیدی متناسب با جامعه و نظام اسلامی شکل گیرد».

روایت جلال‌الدین فارسی

جلال‌الدین فارسی ماهیت انقلاب فرهنگی را محصول توطئه بنی‌صدر دانسته و گفته است: «بنی‌صدر با همراهی وزیر آموزش عالی کابینه بازرگان که از پاریس هم با او دوست بود می‌خواست شورای عالی انقلاب فرهنگی تشکیل دهد و دانشگاه‌ها را دست خودش بگیرد. مرحوم بهشتی و باهنر و آقای هاشمی و مقام معظم رهبری دیدند که اگر کاری نکنند دانشگاه‌ها در قبضه او قرار می‌گیرد. این چنین بود که نزد امام رفتند و این توطئه بنی‌صدر را با امام در میان گذاشتند و از ایشان خواستند که با حکم خود شورای عالی انقلاب فرهنگی را معرفی کنند. شورای انقلاب فرهنگی این‌گونه شکل گرفت. امام از آنها خواستند که نیرو معرفی کنند و آنها چند نفر از جمله من و شهید باهنر را برای عضویت در این شورا نام بردند و نام آقای حبیبی را هم بردند که من به جای ایشان آقای شریعتمداری را پیشنهاد کردم و مقبول افتاد...» فارسی در این گفت‌وگو که در سالنامه روزنامه اعتماد منتشر شده بوده است، درباره معرفی عبدالکریم سروش نیز گفته است: «در لیست اولیه اسمی از سروش نبود. سروش در همان ایام به دفتر امام می‌رود که حاج احمدآقا به امام پیشنهاد می‌دهد که او هم در این ستاد باشد بد نیست... قصه شمس آل‌احمد هم مانند دکتر سروش بود. شمس و سروش پیشنهادهای حاج احمدآقا بودند و به پیشنهاد ایشان در شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار گرفتند... سروش از فعال‌ترین اعضای ستاد عالی انقلاب فرهنگی بود. یعنی بار این ستاد انقلاب فرهنگی از نظر سیاسی و تا حدودی فرهنگی بر دوش من و بخشی هم بر دوش آقای دکتر شریعتمداری بود و نفر سومی هم که کار می‌کرد همین آقای دکتر سروش بود».

ماجرای عبدالکریم سروش

«دانشگاه‌ها باید عطر و بوی اندیشه اسلامی به خود بگیرند و این گلستان، گلستان معطری باشد که هر کس وارد آن می‌شود، از همان ابتدا مشامش به این بوی دلنواز عطرآگین شود». این سخنان سروش است هنگامی که قصد داشتند در دانشگاه انقلاب فرهنگی کنند. سروش سال‌ها بعد در توضیح این سخنانش گفته: «... وقتی که من آن سخنان را نزدیک به ۳۰ پیش گفتم، متوجه شدم که برداشت ما از اسلام و اصلا درک معنای کلمه اسلام نزد ما و نزد کسانی که متولیان امور بودند، فرق بسیار دارد». نصرالله پورجوادی، پژوهشگر فلسفه، عرفان و زبان فارسی در گفت‌وگویی که با مجله «مهرنامه» داشته است، درباره نقش سروش در ماجرای انقلاب فرهنگی گفته است: «جالب است بدانید که این درس معارف اسلامی که توسط دکتر حدادعادل به صورت اختیاری در دانشگاه صنعتی تدریس می‌شد، همان درسی بود که با تغییراتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای تدریس در دانشگاه‌های کشور به صورت اجباری در نظر گرفته شد. در این میان نقش دکتر حدادعادل و دکتر عبدالکریم سروش در اجباری کردن این درس از همه بیشتر بود. من چندین بار به آنها این را تذکر دادم که نمی‌توان این درس را به صورت اجباری ارائه داد. هنگامی که پیش از انقلاب و در دانشگاه صنعتی آریامهر که در هر سال قریب به دو هزار دانشجو می‌پذیرفت، می‌خواستیم یک درس اجباری ارائه دهیم، در صورت اختصاص یک کلاس به 50 نفر، نیاز به 40 استاد داشتیم و به دلیل نداشتن این تعداد استاد از ارائه واحد اجباری اجتناب می‌کردیم. من همین تجربه را برای حدادعادل و سروش بیان کردم و به آنها گفتم که شما نمی‌توانید استاد مناسب برای همه کلاس‌های معارف اسلامی در دانشگاه‌های سراسر کشور پیدا کنید. اما آنها نپذیرفتند و دیدید که این طرح به چه سرنوشتی دچار شد. بعدها به دلیل کمبود استاد از طلبه‌های حوزه علمیه برای تدریس معارف اسلامی در دانشگاه استفاده شد که این طرح هم به دلیل عدم آشنایی طلبه‌ها با فضای دانشگاه و روحیات دانشجویان شکست خورد...».

روایت پورجوادی

پورجوادی که ارتباطاتی با شورای انقلاب فرهنگی داشته، در این باره در همین گفت‌وگو درباره نقش خود گفته است: «تنها ارتباط من با وقایع انقلاب فرهنگی معطوف به راه‌اندازی مرکز نشر دانشگاهی در سال ۱۳۵۹ بود که به اصرار دکتر سروش انجام گرفت. این مرکز وظیفه داشت تا در ایام تعطیلی دانشگاه‌ها و بی‌کاری استادان، کتب

دانشگاهی منطبق با فضای دانشگاه پس از بازگشایی را تهیه کند، بسیاری از استادانی که بی‌کار بودند و حقوقی دریافت نمی‌کردند، در مرکز نشر دانشگاهی به کار گرفته شدند. بیش از پنج هزار حکم برای استادان دانشگاه امضا کردم تا مشغول به تألیف و تحقیق و ترجمه کتاب دانشگاهی شوند».

## پاکسازی در دانشگاه‌ها

در جریان انقلاب فرهنگی مسئله‌ای با عنوان پاکسازی یا تصفیه مطرح می‌شود. عباس سلیمی‌نمین در همان میزگردی که شرح آن در بالا آمد، درباره موضوع پاکسازی گفته است: «درست است که بسیاری از این افراد از نظر علمی در مراتب بالایی قرار داشتند، اما در وابستگی ایشان نمی‌توان تردید کرد، مثلاً امروز یک برداشت تبلیغاتی درباره فروغی هست که می‌گوید اگر فروغی نبود کشور تجزیه می‌شد. در حالی که فروغی یک عالم وابسته بود. اینکه کسی عالم باشد، باعث نمی‌شود که او را پاک بدانیم». این از نوع نگاه حاکم در جریان انقلاب فرهنگی بوده است. عباس عبدی در این باره در آن نشست با دیدگاهی که نزدیک به دیدگاه سلیمی‌نمین است، گفته: «مسئله اصلی و اولیه، انقلاب فرهنگی نبود بلکه خود انقلاب بود. اینکه خیال کنیم حالا که انقلاب شده می‌توانیم حساب‌شده کار کنیم، توهم است. وقتی شما انقلاب کنید، دیگر شمایی وجود ندارد، بلکه موجی پدید می‌آید که شما را با خود می‌برد، مثلاً ما در دانشگاه پلی‌تکنیک ۶۰ نیروی مذهبی بودیم که فعالیت می‌کردیم. آقای میردامادی هم در رأس نیروهای مذهبی بود. رئیس دانشگاه در آن زمان دکتر شفیقی استاد باسواد معدن بود که در سیستم دفتر فرح بود، اما انسان خوش‌فکر و خوش‌تیپی بود... اما وقتی انقلاب شد، همین آدم را چپ‌ها تحمل نکردند و با وجود اصرار ما دانشجویان مذهبی گفتند باید اخراج شود و در نهایت نیز اخراج شد و به سوئیس رفت و همان‌جا درگذشت». او با اشاره به استادانی که حذف شدند، گفته است: «تمام این اسامی اول انقلاب یا چپی بودند یا مجاهد. به هر حال، استاد دانشگاه نباید از گروه‌های سیاسی حمایت کند. فردی که استاد حقوق بود، نباید از مجاهدین خلق حمایت می‌کرد؛ بنابراین مسئله اول و اصلی انقلاب بود...».

## ماجرای معین و گزینش

مصطفی معین، وزیر علوم دولت اصلاحات، از اعضای هسته گزینش بوده است. او در گفت‌وگویی که با مجله آسمان داشته است، به توضیح نقش خود پرداخته و گفته است: «در ارتباط با مسئولیت گزینش هم بحث‌های زیادی مطرح شد. من را پیشنهاد کردند که نمی‌پذیرفتم و تقریباً دو ماه طول کشید... اعضای اولیه هیئت مرکزی گزینش دانشجو سه نفر بودند. آقایان محفوظی و مهندس واعظزاده (دکتر واعظزاده فعلی) و من بودیم. من به عنوان دبیر هیئت مسئولیت داشتم. این حکم توسط رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی صادر شد. حکم همه نهادهای وابسته و نهادهایی که بینابینی بودند، توسط رئیس شورا صادر می‌شد؛ نهادهایی مثل گزینش دانشجو، گزینش استاد، جهاد دانشگاهی، شورای عالی برنامه‌ریزی، مرکز نشر. در زمینه گزینش استاد، اولین دبیر را به خاطر ندارم ولی در مراحل بعد به عنوان دبیر هیئت مرکزی گزینش استاد نیز انتخاب شدم. در زمینه گزینش دانشجو طبیعی بود که هسته‌های اولیه و ثانویه وجود داشته باشد. افرادی که در هسته‌های اولیه رد می‌شدند، در هسته‌های ثانویه یک بار دیگر کنترل می‌شدند و دلایل در هیئت مرکزی گزینش دانشجو بررسی می‌شد منتها اعتقاد داشتم که هیچ چیزی را به صورت کلی نباید پذیرفت، چون فرد دو مرحله را گذرانده بگوییم این دیگر مردود است... باز هم نمی‌توان قسم خورد که هیچ حقی تضییع نشده، به هر حال گزینش باید انجام می‌شد... در مراحل بعدی پیشنهاد تعدیل ضوابط گزینش و حذف تحقیق محلی را به شورا پیشنهاد دادیم که به تصویب رسید».

## نظر هاشمی‌رفسنجانی

انقلاب فرهنگی که با تعطیلی دانشگاه‌ها همراه شد، اکنون در تشکیلاتی با عنوان شورای عالی انقلاب فرهنگی طی طریق می‌کند که پرداختن به آن مجال دیگری می‌خواهد. مرحوم هاشمی‌رفسنجانی قبل از مرگ خود به تاریخ خرداد سال 95 در یکی از مراسم‌های مرتبط با دانشگاه آزاد گریزی به بحث انقلاب فرهنگی زده و گفته بود: «... ما به نام علم و قرآن و خدا انقلاب کردیم، اما دانشگاه‌ها تعطیل شد».

«انقلاب فرهنگی» سال ۵۹  
و سازمان دانشجویان پیشگام  
ف. تابان



۲۹ سال از فاجعه ی انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۹ که به کشته شدن عده ای از دانشجویان، اخراج هزاران تن از استادان و کارکنان علمی دانشگاه ها و چندین هزار دانشجو انجامید، می گذرد. به دنبال این تصفیه ی بزرگ و خونین دانشگاه های کشور به مدت یک سال و نیم بسته شدند. حکومت با تحمیل چنین هزینه ی سنگینی توانست سیطره ی مطلق خود را بر دانشگاه ها برقرار کند. سیطره ای که دوام چندانی نیاورد و دانشگاه در نخستین فرصت بار دیگر فریاد همیشگی آزادی و برابری را از سر گرفت.

به مناسبت سالگرد شروع این تصفیه ی خونین اخبار روز گفتگویی با ف. تابان انجام داده است. وی در آن دوران عضو مرکزیت سازمان دانشجویان پیشگام – که مقاومت اصلی در برابر این تهاجم را انجام داد – بوده و از طرف این سازمان در مناظره ی تلویزیونی که پیرامون این رویداد صورت گرفت، شرکت کرد.

آقای تابان، ۲۹ سال از سرکوب خشونت بار دانشگاه های ایران که به نام انقلاب فرهنگی انجام شد می گذرد. اکنون مدتی است دوباره زمزمه های یک انقلاب فرهنگی تازه به گوش می رسد. چه عواملی باعث شد که حکومت اسلامی، سرکوب دانشگاه ها را به عنوان نخستین گام در جهت سرکوب آزادی های سیاسی ناشی از انقلاب در دستور کار خود قرار دهد؟

در نخستین سال های انقلاب، تا زمانی که انقلاب فرهنگی صورت گرفت، وضعیت دانشگاه ها به میزان زیادی متفاوت از وضعیت عمومی جامعه بود. در بیرون از دانشگاه ها، آقای خمینی تسلط بر افکار عمومی داشت و نیروی غالب محسوب می شد. اما در دانشگاه ها این موقعیت اصلاً وجود نداشت. در انتخابات دانشجویی که در ماه های اولیه ی بعد از انقلاب انجام شد، معلوم گردید که انجمن های اسلامی که هواداران حکومت بودند، از حمایت اکثریت دانشجویان برخوردار نیستند. دانشجویان پیشگام که هوادار جنبش فدائی بودند و همچنین انجمن دانشجویان مسلمان که وابسته به سازمان مجاهدین خلق بودند، در بسیاری از دانشگاه ها بیش از انجمن های اسلامی رای می آوردند و آن ها را به مقام سوم می راندند.

نه تنها نتایج این رای گیری ها، که فضای زنده و دموکراتیک حاکم بر دانشگاه ها، مسئولان حکومت را به شدت نگران می کرد. به موازات گسترش جو خفقان و سرکوب، دانشگاه ها به کانون و به قول آن روزی ها، به سنگر

آزادی تبدیل شده بود. مسئولان حکومتی دریافته بودند که در رقابت دموکراتیک در دانشگاه‌ها بازنده هستند و به فکر تسخیر دانشگاه‌ها از طریق سرکوب دانشجویان و استادان برآمدند.

**اما ارگان‌های تبلیغی حکومت ادعا می‌کردند که دفاتر دانشجویی در دانشگاه‌ها به انبار سلاح و توطئه‌های مسلحانه علیه حکومت تبدیل شده است؟**

اگر آن زمان هم کسانی این حرف‌ها را باور می‌کردند، امروز دیگر روشن است که حکومت در متهم ساختن مخالفین خود به اتهامات خلاف واقع، هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسد. من به یقین می‌گویم در دانشگاه‌ها، هیچ سلاحی در دفاتر دانشجویی وجود نداشت. اصلاً احتیاجی به این کارها نبود. بعد از تسخیر دانشگاه‌ها و در جریان آن هم نتوانستند حتی یک سلاح از این دفاتر کشف کنند و به عنوان نمونه نشان بدهند. البته دانشجویان از طیف‌های مختلف امکانات زیادی را بدست آورده بودند و در هر دانشگاه چندین اتاق را اشغال کرده بودند. این همه را نیز حق خود می‌دانستند. داشتن دفاتر و امکانات در دانشگاه، موضوعی بود که سال‌های سال دانشجویان در زمان شاه هم برای آن مبارزه کرده بودند و بعد از انقلاب طبیعتاً حق خود می‌دانستند که از امکانات دانشگاه برخوردار شوند. دلیل اصلی یورش به دانشگاه آن بود که حکومت نمی‌توانست آن را از راه‌های مسالمت‌آمیز و دموکراتیک زیر سلطه‌ی خود بگیرد و بدون تحت سلطه قرار دادن دانشگاه، سلطه‌ی کامل بر جامعه هم ناممکن بود.

**این سرکوب چگونه به مرحله‌ی عمل در آمد؟**

آقای خمینی از همان ابتدا در هر فرصتی نگرانی خود را از وضعیت دانشگاه‌ها اعلام می‌نمود و چندین بار به طور صریح خواستار اسلامی شدن دانشگاه‌ها شد. او در پیام نوروزی سال ۵۹ خود خیلی آشکار به دولت دستور داد که «اسلامی کردن» دانشگاه‌ها را شروع کند. این پروژه اما از حضور هاشمی رفسنجانی در دانشگاه تبریز آغاز شد. او در سخنرانی خود در دانشگاه تبریز در روزهای آخر فروردین ۵۹ که با اعتراض شدید دانشجویان روبرو شد، تحریک را به آخر رساند. بعد از آن بود که هواداران حکومت به دانشگاه تبریز حمله کردند. بدین ترتیب انقلاب فرهنگی از تبریز شروع شد و بعد از آن بود که دانشگاه‌ها در سراسر کشور مورد هجوم قرار گرفتند.



## اما آسان تسلیم نشدند؟

آسان تسلیم نشدند. دانشگاه‌ها بنا بر شرایط خود چندین روز در برابر یورش عوامل بسیج شده مقاومت کردند. اما هر چه مقاومت‌ها به درازا می‌کشید، وحشی‌گری‌ها نیز شدت می‌گرفت. با این حال دانشجویان در آن زمان روحیه‌ی بالایی برای مقاومت در برابر این سرکوب‌ها داشتند.

من در دانشگاه تربیت معلم تهران، شاهد مقاومت دانشجویان و حمله‌ی عوامل حکومت بودم. دانشجویان را بعد از چندین روز مقاومت، سرانجام به ساختمان مرکزی دانشگاه عقب نشانند. دانشجویان درها را بستند و در پشت آن‌ها تا سقف میز و صندلی چیدند. شب اما عوامل حکومت با گاز اشک‌آور به کتابخانه‌ی دانشگاه حمله کردند. کتابخانه‌ی دانشگاه تربیت معلم جای کوچکی بود. در آن فضای کوچک صدها دانشجو گرد آمده بودند. مهاجمین از پنجره‌ها چندین گاز اشک‌آور شلیک کردند. بسیاری تا مرز خفگی رفتند. به این طریق دانشجویان را مجبور به خروج از دانشگاه کردند، اما آن‌ها دوباره فردا به دانشگاه آمدند و کنترل دانشگاه را در دست گرفتند. این وضعیت تا چندین روز ادامه داشت. در شهرستان‌ها سرکوب‌ها بسیار شدید بود. در دانشگاه جندی شاپور اهواز وحشی‌گری‌ها به نهایت رساندند و بر روی دانشجویان آتش گشودند و چندین نفر را کشتند. گفته می‌شود آن‌جا در نخلستان‌ها به دختران دانشجو تجاوز کردند. در رشت هم دانشجویانی کشته شدند و همچنین در تهران هم گروهی بر اثر تیراندازی پاسداران یا به دست حزب الهی‌ها کشته شدند.

روز جمعه ۲۹ فروردین در همه‌ی شهرها، شرکت کنندگان در نمازهای جمعه را به سوی دانشگاه‌ها حرکت دادند و برخوردهای شدید و خونینی به وجود آمد. روز شنبه برخوردها شدت بیشتری گرفت.

## انجمن‌های اسلامی مستقیماً در حمله به دانشجویان شرکت می‌کردند؟

تا جایی که من شخصا شاهد بودم، آن‌ها مستقیماً در حملات شرکت نکردند، اما در راهنمایی‌ها و یورش‌گران و شناساندن دانشجویان فعال به آن‌ها نقش مهمی داشتند. در بسیاری از دانشگاه‌ها آن‌ها مستقیماً در سرکوب شرکت کردند. بسیاری از اصلاح‌طلبان فعلی از جمله همین آقای ابراهیم نبوی در شیراز، عباس عبدی، علیرضا علوی تبار و دیگران در تهران، در سرکوب دانشجویان مستقیم و یا پشت پرده دخالت داشتند.

## مواضع گروه‌های دانشجویی در آن زمان چگونه بود؟

بلافاصله بعد از حوادث تبریز، یک ستاد دفاع از دانشگاه‌ها تشکیل شد که تقریباً همه‌ی گروه‌های دانشجویی در آن شرکت داشتند. دو گروه عمده دانشجویی غیرحکومتی در آن زمان، دانشجویان پیشگام و انجمن دانشجویان مسلمان بودند. انجمن دانشجویان مسلمان در ابتدا در برابر یورش ایستادگی کردند و حتی عامل شروع کننده‌ی مقاومت بودند، اما آن‌ها در روزهای پایانی پای خود را از ماجرا کنار کشیدند و شروع به تخلیه‌ی دفاتر خود کردند. بدین ترتیب سایر دانشجویان را تنها گذاشتند. بعد از آن، بار اصلی مقاومتی که شروع شده بود بر عهده‌ی دانشجویان پیشگام قرار گرفت. سایر گروه‌های دانشجویی که اکثراً وابسته به جریان‌ات چپ بودند، از نیروی قابل توجهی در دانشگاه‌ها برخوردار نبودند. اما همه‌ی این گروه‌ها در صف مقاومت ماندند. تنها گروه دانشجویی که از ابتدا حساب خود را از سایر دانشجویان جدا می‌کرد؛ دانشجویان وابسته به حزب توده‌ی ایران بودند.

## چه شد که دانشجویان پیشگام عقب نشستند؟

با تسخیر یک به یک دانشگاه‌ها، فشار اصلی بر روی دانشگاه تهران که هنوز در تصرف دانشجویان بود و دفتر مرکزی دانشجویان پیشگام منتقل شد. این دفتر در ضلع شرقی خیابان شانزده آذر، مقابل دانشگاه تهران قرار داشت. یکی از ساختمان‌های اداری دانشگاه تهران بود که دانشجویان پیشگام برای فعالیت‌های خود آن را در اختیار گرفته و غذاخوری دانشگاه هم همانجا قرار داشت.

از سوی مسئولین حکومت و از جمله آقای بنی‌صدر که در آن موقع رئیس جمهور بود، مهلتی برای روز دوشنبه اول اردیبهشت در نظر گرفته شد که دانشجویان دفاتر خود را تخلیه کنند. البته گفته می‌شد آقای بنی‌صدر در شورای انقلاب موضع نرمتری نسبت به اطرافیان آیت‌الله خمینی داشت و قصد داشت که هم‌زمان دفاتر انجمن‌های



اسلامی را نیز ببندد. دانشجویان پیشگام اصلاً قصد نداشتند به این مهلت تن در دهند. اما فشار هر ساعت بلکه هر لحظه بیشتر می شد و بر انبوه نیروهای وابسته به حکومت در اطراف دفتر دانشگاه افزوده می شد. از آن سو هم دانشجویان دانشگاه های سراسر تهران در خیابان شانزده آذر گرد می آمدند. حمایت دانش آموزان پیشگام بسیار پرشور بود. تعداد دانش آموزان هوادار پیشگام در آن دوران زیاد بود و آن ها دسته دسته برای اعلام حمایت و یا شرکت در دفاع از دفتر پیشگام به خیابان شانزده آذر می آمدند. در برابر درب اصلی و نرده های دانشگاه در خیابان شانزده آذر چند صف ایجاد شده بود که مانع از هجوم حزب الله به دفتر می شدند. صف اول در زیر تهاجم دائمی مهاجمان بود. دانش آموزان کم سن و سال در حالی که دست در دست و بازو به بازوی هم داده بودند، در برابر این حملات مقاومت پرشور و جانانه ای می کردند. من خودم شاهد صحنه های زیادی بودم که در حالی که بر اثر ضربات مهاجمان سر و صورت مدافعان دفتر پیشگام مجروح و خونین شده بود، و نیروهای مقاوم مجروح و مصدوم می شدند، اما دست های یکدیگر را رها نمی کردند و اجازه ی شکسته شدن صف را نمی دادند. دختران دانش آموز در این مقاومت حضور بسیار فعالانه ای داشتند و آنان به ویژه مورد اهانت و آزارهای جنسی مهاجمان که اکثراً از لمپن های آلت دست حکومت بودند، قرار می گرفتند. در تمام روزهای شنبه و یکشنبه، برخوردهای خونین و تیراندازی پاسداران ادامه داشت، اما دانشجویان مقاومت می کردند و اجازه ی تسخیر دفتر پیشگام را نمی دادند.



### تصمیم عقب نشینی چگونه گرفته شد؟

وضعیت متناقض و دشواری برای تصمیم گیرندگان به وجود آمده بود. زمان به سرعت سپری می شد. از یک سو روحیه ی بالای دانشجویان و دانش آموزان که به هیچ وجه موافق با عقب نشینی و تسلیم دفتر نبودند، همچنین فشارهای گروه های دانشجویی نظیر پیکار که مرتب دانشجویان پیشگام را به مقاومت تشویق می کردند و عقب نشینی و تخلیه دفتر را سازشکاری می خواندند، از عوامل مقاومت بود. از سوی دیگر خطر قتل عام لحظه به لحظه جدی تر و نزدیک تر می شد. همزمان، فشار رهبری فدائیان هم برای پایان دادن به مقاومت بیشتر می شد.

دلایل رهبری فداییان برای تخلیه ی دفتر پیشگام چه بود؟

خوب شاید یکی از دلایل آن این بود که آن ها مثل دانشجویان در قلب حادثه نبودند و بهتر می توانستند موقعیت را درک کنند. خود رهبری سازمان هم در آن دوران در وضعیت متناقضی بود. گرایشی که در آن به سوی نزدیکی گام به گام با حکومت اسلامی در جریان بود، هر چند در روزهای اولیه تقریباً غافلگیر شده بود، اما بتدریج فشار خود را برای پایان دادن با این حادثه که می توانست منجر به فاجعه ای کاملاً غیرقابل جبران شود، افزایش داد. نظر اکثریت رهبری سازمان در آخرین روز فرصتی که برای تخلیه ی دفتر وجود داشت، به طور جدی بر تخلیه ی دفتر پیشگام و ختم مقاومت بود. در تمام طول روز آخر، تلاش برای یافتن راه حل و مذاکره با مقامات دولتی و اطرافیان بنی صدر ادامه داشت.

غروب در زمانی که درگیری ها به اوج رسیده بود، آیت الله خمینی از طریق رادیو پیامی داد که تکلیف را یک سره می کرد. این پیام فرمان حمله ی عمومی به دانشگاه ها بود و نشان می داد در حکومت هم موضوع به سود طرفداران برخورد خشن و سرکوبگرانه حل شده است.

در این شرایط بود که شب هنگام جلسه ی تصمیم گیری در خانه ی مادر زنده یاد انوشیروان لطفی در میدان گل های تهران با شرکت اعضای مرکزیت دانشجویان پیشگام برگزار شد. فرخ نگهدار از طرف رهبری سازمان در این جلسه شرکت کرد و نظر سازمان را مبنی بر عقب نشینی اعلام کرد.

### یعنی تصمیم را رهبری فدائیان گرفت؟

سازمان دانشجویان پیشگام در آن زمان یک سازمان دانشجویی با تعاریفی که امروز وجود دارد نبود، بلکه سازمان دانشجویی هوادار جنبش فدایی بود. اعضای مسئول و تصمیم گیرنده ی آن همه اعضای سازمان بودند و خود را در چارچوب سیاست های سازمان تعریف می کردند و نسبت به تصمیمات آن متعهد بودند. اما بارها می شد که این چنین اصطکاک هایی به وجود می آمد که معمولاً حرف آخر از طرف رهبری سازمان زده می شد. در آن شب نیز تا جایی که به یاد من مانده است، برخی از دانشجویان نسبت به عقب نشینی مسأله دار بودند و حتی به چنین تصمیمی اعتراض می کردند، اما به هر حال تصمیم به عقب نشینی همانجا قطعی شد.

### موارد قابل ذکر دیگری از این دست هم بوده است؟

بوده است. یکی از آن ها که به صورت حادی هم بروز کرد، در زمان تسخیر سفارت آمریکا از طرف دانشجویان خط امام بود. رهبری سازمان دانشجویان پیشگام به محض شنیدن این خبر بلافاصله و بدون مشورت با رهبری سازمان اعلامیه ای صادر کرد و این اقدام را به شدت محکوم کرده و عوامفریبانه خواند، اما رهبری سازمان نظر دیگری داشت و از این حرکت حمایت کرد. من به یاد دارم که بعد از یک جلسه ی پر تنش سرانجام بین رهبری پیشگام و نمایندگان از کمیته ی مرکزی سازمان، دانشجویان پیشگام دستور جمع آوری بیانیه ی قبلی را داده و بیانیه ی تازه ای دادند که در جهت حمایت از اقدام تسخیر سفارت بود. این موارد البته بعداً کمتر شد و به تدریج این اصطکاک ها از بین رفت...

### بر گردیم به آن شب. عقب نشینی بدون قید و شرط بود؟

بدون قید و شرط نبود. نماینده سازمان فدایی از مذاکراتی که بین رهبری سازمان و نمایندگان آقای بنی صدر صورت گرفته بود گزارشاتی داد. این مذاکرات در تمام بعد از ظهر ادامه داشت. مطابق این گفتگوها قرار شده بود عقب نشینی دانشجویان پیشگام همراه با شروطی باشد. از جمله شروطی که الان به یاد من مانده است، یکی آن بود که بیانیه ی دانشجویان پیشگام پیرامون انقلاب فرهنگی و دلایل واگذاری دفاتر خود را از رادیو بخوانند. این را به گفته ی فرخ نگهدار بنی صدر قول داده بود. یکی دیگر از شروط آن بود که نیروهای مهاجم عقب نشینی کنند تا دانشجویان و دانش آموزانی که به حمایت آن ها آمده بودند، بتوانند با آرامش و بدون درگیری دفتر پیشگام را تخلیه و محوطه ی خیابان شانزده آذر را ترک کنند و دستگیری و درگیری ای در میان نباشد.

### این شروط رعایت شد؟

بیانیه را نخواندند. همان شب، من همراه با زنده یاد رضی الدین تابان به کاخ ریاست جمهوری که در خیابان پاستور بود رفتیم. رضی الدین تابان، از اعضای قدیمی فدائیان و از زندانیان سیاسی زمان شاه بود که از طرف سازمان فدایی مامور فعالیت در دانشجویان پیشگام شده بود و در حقیقت مسئولیت اول را در میان دانشجویان پیشگام داشت. او را بعدتر در سال ۶۱ دستگیر کردند و پیش از شروع اعدام های دسته جمعی در سال ۶۴ اعدام کردند. تا جایی که به یاد دارم شب از نیمه گذشته بود که ما به مقابل کاخ ریاست جمهوری رسیدیم. انتظار ما این بود که بیانیه ی پیشگام را به دست آقای بنی صدر بدهیم. الان به یاد ندارم که این را نماینده سازمان فدایی گفته بود یا انتظار خودمان بود. اما به هر حال به ما اجازه ی ورود به کاخ ریاست جمهوری را ندادند و ما مجبور شدیم که اعلامیه ی دانشجویان پیشگام را به دست سربازان نگهبان مقابل درب بدهیم و همانجا هم فهمیدیم که با این وضعیت قطعا این اعلامیه از رادیو هم خوانده نخواهد شد و ما با این روحیه از جا بازگشتیم که به دوستانمان بگوییم که شروط ما هرگز تامین نخواهد شد.

به مقابل دانشگاه تهران که رسیدیم، اما با فضای بسیار رعب آور و ترسناکی مواجه شدیم. سرتاسر خیابان انقلاب تا میدان انقلاب و از آن سو تا چند کیلومتر آن طرف و به خصوص در برابر دانشگاه تهران، خیابان شانزده آذر و همه ی خیابان های اطراف مملو از جمعیت هوادار حکومت بود که آمده بودند تا کار را یکسره کنند. دانشجویان می گفتند که در روی ساختمان های اطراف دفتر پیشگام تیربار و سلاح های نیمه سنگین کار گذاشته اند و از آن جا به روی مردم شلیک می کنند. روشن بود که دیگر جای مقاومتی نمانده است.

در این شرایط بود که بالاخره تصمیم به تخلیه ی دفتر دانشجویان پیشگام گرفته شد. این تصمیم با اعتراض سایر گروه های چپ مواجه شد، اما آن ها بدون حضور دانشجویان پیشگام به تنهایی قادر به ادامه ی مقاومت نبودند و به این ترتیب مقاومتی که از چندین روز پیش با فداکاری های بسیاری برای حفظ استقلال دانشگاه های کشور صورت گرفت و به بهای جان تعدادی از دانشجویان و دیگر آزادی خواهان تمام شده بود، در آن جا به نقطه ی آخر رسید و تخلیه ی دفتر در نزدیک صبح روزی که مهلت حکومت تمام می شد، انجام شد.

**بعد از آن مناظره ای هم در تلویزیون پیرامون انقلاب فرهنگی برگزار شد...**

بله، خبر مناظره را رهبری فدائیان به دانشجویان داد و اعلام کرد یک نفر از نمایندگان دانشجویان پیشگام برای این مناظره دعوت شده است. که من به عنوان نماینده دانشجویان پیشگام انتخاب شدم.

**این انتخاب را چه کسی انجام داد؟ از طرف خود سازمان دانشجویان پیشگام بود؟**

این انتخاب با نظر مسئولان فدایی بود که بیشتر با دانشجویان پیشگام در تماس بودند و در آن زمان همان طور که قبلا هم اشاره کردم، مکانیسم های جداگانه و مستقلانه تصمیم گیری در سازمان دانشجویان پیشگام وجود نداشت. چند نفر از مسئولین سازمان از جمله آقای علی کشتگر که حالا در فرانسه است، و در آن زمان در سخنرانی های پیش از انقلاب تجارب خوبی کسب کرده بود، آمدند و امتحانی کردند و به این طریق نماینده ی دانشجویان پیشگام برای شرکت در آن مناظره ی تلویزیونی را انتخاب کردند.

**جریان این مناظره چه طور پیش رفت؟**

من باز هم همراه با زنده یاد رضی الدین تابان به حام جم در خیابان وزرا رفتیم. اما اصرارهای ما برای آن که هر دو بتوانیم وارد شویم و در مناظره شرکت کنیم بی فایده ماند. به ما گفتند که تنها یک نفر. ناچار رضی الدین تابان پشت در ماند و من وارد ساختمان عظیم تلویزیون شدم. با ماندن رضی در پشت در، انگار همه ی اعتماد به نفس من هم همانجا ماند. اضطراب و هیجان زیادی مرا فرا گرفت. اما بسیاری از کارمندان تلویزیون وقتی مرا می دیدند و می فهمیدند نماینده ی سازمان دانشجویان پیشگام هستم، به شکلی که امکانش را داشتند با من اعلام همبستگی می کردند و این اعلام همبستگی های غیرمنتظره که کم هم نبود، روحیه را دوباره به من بازگرداند. لطف و مهربانی کارمندان تلویزیون حتی تا اتاق پخش هم ادامه داشت و آن ها در هر فرصت نکته ای مثبت و روحیه بخش را به من گوشزد می کردند.

## چه کسانی در این مناظره شرکت داشتند.

دو نفر از سوی انجمن های اسلامی آمده بودند و یک نفر نیز از سوی انجمن دانشجویان مسلمان وابسته به مجاهدین خلق. نام هیچ کدام از آن ها را به یاد ندارم. بعدها شنیدیم یکی از نمایندگان انجمن های اسلامی همین آقای حشمت الله طبرزدی بوده است که بعدا به صف مخالفین حکومت پیوست و زمان های زیادی را هم در زندان گذراند. نمی دانم این تا چه حد صحیح است. آقای حبیبی که در زمان هاشمی رفسنجانی و دوره ی اول خاتمی، معاون اول رئیس جمهور بود، از جانب شورای عالی انقلاب در این مناظره حضور یافته بود که البته برخورد بسیار منفعلانه ای داشت. در عوض، مجری برنامه کاسه ی داغ تر از آش بود و بسیار کینه توزانه برخورد می کرد و سعی در کنترل بحث ها داشت. او پیش از شروع ضبط مصرا نه می خواست که بحث ها فقط در چارچوب «انقلاب فرهنگی» محدود بماند که البته من قبول نکردم و سرانجام وقتی که کاغذهایم را برداشتم و خواستم به اعتراض آن جا را ترک کنم، او رضایت داد که بحث به صورت آزاد برگزار شود. در تمام این مدت آقای حبیبی که در کنار من نشسته بود، ساکت بود و دخالتی در بحث نمی کرد و حتی گاه سرش طوری روی گردن خم می شد که احساس می کردم به خواب رفته است.

از نکات دیگری هم که به یادم مانده است این بود که نماینده ی سازمان مجاهدین به هیچ وجه حاضر نشد در کنار من بنشیند و می گفت که این طور القا خواهد شد که مجاهدین و فدائیان جبهه ی مشترکی در برابر جمهوری اسلامی دارند و او این را نمی خواست و دست آخر هم حاضر نشد که کنار من بنشیند.

## این مناظره بدون سانسور پخش شد؟

بله، بدون سانسور و به طور کامل پخش شد.

## معلوم شده است که در این حوادث چه تعدادی کشته شدند و چقدر از دانشجویان و استادان شامل تصفیه گردیدند؟

آمار جمع آوری شده و تایید شده ای تا جایی که من می دانم وجود ندارد. آقای ناصر مهاجر که کار تحقیقاتی ارزنده ای در این مورد انجام داده، نام ۳۰ تن را که در تهران، شیراز، اهواز، زاهدان، مشهد، و گیلان کشته شدند، ذکر کرده که با هفت نفری که بعدا در اهواز و رشت اعدام شدند، به سی و هفت نفر می رسد. بنابر آمارهای تایید نشده نزدیک به نیمی از استادان دانشگاه ها در جریان تصفیه ی فرهنگی سال ۵۹ اخراج شدند. تعداد دانشجویان اخراج شده به چندین هزار نفر می رسید. همه ی این ها نشانگر آن است که انقلاب فرهنگی بزرگترین تصفیه ای است که از زمان انقلاب در ایران صورت گرفت و شاید در نوع خود یکی از بی نظیرترین تصفیه های مخالفان حتی در سرتاسر جهان معاصر باشد.

برای دقیق تر کردن صدمات انسانی که این تصفیه به جامعه ی علمی و فرهنگی و سیاسی ایران زد، باید کار بیشتر و متمرکزتری صورت گیرد و چه خوب است که مرکزی در این ارتباط تاسیس شود و کسانی که اطلاعاتی در این زمینه دارند اطلاعات خود را به این مرکز ارسال کنند تا بتوان تصویر کاملتری از این فاجعه را بدست آورد.

آقای تابان از شما سپاسگزاریم.

+++++

برچیده کتابخانه ایران شناسی از اخبار روز، شنبه 20-4-2019 / 1398-1-31

<https://t.me/ketabxaneiranshenasi>

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=92805>